

روسیه، تحولات عربی و «چالش سیستمی» در خاورمیانه

جهانگیر کرمی^۱

علی رضا نوری^۲

«تحولات عربی» نه تنها سبب بروز تحولات اجتماعی-سیاسی قابل ملاحظه در کشورهای عربی که در آن انقلاب رخ داده، گردید، بلکه معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی را نیز با تغییرات ملموسی مواجه کرده است. در این بین، روسیه با تأکید بر دستکاری هدفمند این تحول از سوی غرب با اهداف ژئوپلیتیکی-امنیتی جهت تغییر بلندمدت نقشه خاورمیانه به ضرر سایر بازیگران از جمله مسکو است، بر آن شده تا با اتخاذ موضعی مستقل، توان ایفای نقش متوازن کننده در برابر غرب را به کشورهای منطقه و غربی‌ها ثابت کند.

البته این نگاه و تالی موضع‌گیری‌های سخت‌گیرانه، موید آن است که به‌رغم برخی تحولات مثبت، هنوز دیدگاه‌های سخت‌انگار، اما تا حدودی متعادل شده سنتی به مقوله قدرت و حوزه‌های نفوذ، تاثیر خود را بر رفتارهای خارجی روسیه حفظ کرده‌اند. صرف‌نظر از عوامل مختلف و با توجه به داشته‌های عینی اندک روسیه برای هم‌آوردی با قدرت شبکه‌ای غرب، متغیر روان‌شناختی بودن به عنوان یک «قدرت بزرگ» بیشترین تاثیر را در شکل‌بست سیاست خاورمیانه‌ای جدید روسیه و نوع مواجهه آن با «تحولات عربی» داشته است.

واژگان کلیدی: تحولات عربی، خاورمیانه، روسیه، امریکا، قدرت بزرگ، سناریوی لیبی، سوریه، جمهوری اسلامی ایران.

^۱. نویسنده مسئول، دانشیار دانشگاه تهران، ایران.

Email: jkarami@ut.ac.ir

^۲. دانشجوی دکتری رشته روابط بین الملل دانشگاه دولتی سنت پترزبورگ، روسیه.

Email: alirezanoori2@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۲۱، تاریخ پذیرش: ۹۱/۵/۲۴

مقدمه

بدون شک «تحولات عربی» مهم‌ترین رویداد بین‌المللی سال ۲۰۱۱ بود که اصل و تبعات آن نه تنها کشورهای انقلاب زده، بلکه سایر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا و حتی ترتیبات نظام بین‌الملل را به شکل‌های مختلف تحت تاثیر قرار داد. این تحول چند ویژگی بارز داشت که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به:

- بروز هرچند قابل انتظار، اما ناگهانی،
 - غیرقابل پیش‌بینی بودن سمت و سوی حوادث،
 - وضعیت دومینویی و سرایت سریع آن به کشورهای مختلف منطقه و
 - ابعاد گسترده آن در سطوح مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی اشاره کرد.
- صرف نظر از شاخصه‌های ابتدایی، احتمال بروز تحولات سیستمی در خاورمیانه و به تبع آن در معادلات نظام بین‌الملل از ویژگی مهم مرتبط با «تحولات عربی» است که فرصت‌ها و تهدیدهای متنوعی را در مقابل قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار داده است. تحرک بازیگران مختلف در مسئله لیبی و به ویژه بحران پیچیده سوریه نمود مشهودی از احساس فرصت و تهدید در تحولات عربی است که امریکا، اروپا، کشورهای عربی، جمهوری اسلامی ایران و البته روسیه را به عرصه «بازی بزرگ» کشانده است. آنها به دنبال آن هستند تا در این بازی حساس ضمن کاستن از سطح تهدیدها، استفاده بهینه‌تری از فرصت‌ها برده و سهم هرچه بیشتری را در نقشه آتی خاورمیانه به خود اختصاص دهند.

در این بین، هرچند در برخی منابع از خاورمیانه به عنوان اولویت پنجم و حتی هفتم جغرافیایی در سیاست خارجی روسیه یاد می‌شود، اما حضور فعال مسکو در موضوع سوریه (و نیز پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران) که انرژی بسیاری را در دستگاه دیپلماسی آن کشور به خود اختصاص داده و تعاملات خارجی روسیه را نیز به نحو مشهودی متاثر کرده است، نشان می‌دهد که کرملین در کنار حوزه‌های کشورهای مستقل مشترک المنافع، اروپا، شرق آسیا و البته امریکا در خاورمیانه نیز منافع پایدار سیاسی، ژئوپلیتیک، امنیتی و اقتصادی برای خود تعریف کرده است و مقابله با یکه‌تازی‌های غرب در این جغرافیا را لازمه تأمین این منافع و احیای «قدرت بزرگ» روسیه می‌داند.

یوگنی ساتانوفسکی،^۱ رئیس موسسه مطالعات خاورمیانه روسیه در این باب و در اشاره به موضع مسکو در مورد سوریه، ضمن یادآوری این نکته که برای اولین بار است، روسیه با رها کردن سیاست منفعلانه و «تبعی» پیشین خود این گونه قاطعانه از دمشق در برابر فشارهای غرب و اعراب حمایت می‌کند، تصریح می‌دارد که «مسکو مانند گذشته می‌توانست چشم بر تحولات سوریه ببندد و در شورای امنیت و در نمایی که علیه سوریه از سوی برخی کشورهای عربی و غربی در جریان بود، نقش «سیاه لشکر» را ایفا نماید، اما به‌رغم هزینه‌های زیاد حمایت از سوریه، برای حفظ منافع خود به این کار تن داده است» (Сатановский, 2012a).

پرواضح است که سیاست خاورمیانه‌ای روسیه و چپستی مواجهه آن با موضوع «تحولات عربی» دارای ابعاد و دلایل مختلف بوده و از جنبه‌های متفاوت قابل بررسی است. در منابع مختلف از موارد زیر به عنوان محرک‌های اصلی روسیه برای ورود جدی به این موضوع از جمله بحران سوریه یاد شده است:

۱. تلاش برای حفظ نفوذ ژئوپلیتیک،

۲. بازی سیاسی بزرگ با غرب و فرصت‌طلبی تاکتیکی برای فروش «گران‌تر» موضع خود،

۳. صیانت از منافع اقتصادی به ویژه ادامه فروش تسلیحات نظامی،

۴. نمایش قدرت و ارتقای پرستیژ بین‌المللی،

۵. مقاومت راهبردی در مقابل غرب با هدف ممانعت از تغییر نقشه بلندمدت خاورمیانه به ضرر خود.

هرچند در برخی از منابع با تاکتیکی دانستن مقاومت روسیه در موضوع سوریه این فرض مطرح می‌شود که مسکو در صورت پیشنهاد معامله‌ای بزرگ از سوی غرب، موضع خود در خاورمیانه را به مابه‌ازایی بزرگ‌تر در اروپا و یا در تعاملات امنیتی کلان با امریکا خواهد فروخت، اما از منظر این نوشتار، روسیه‌ای که به تصور منافع امنیتی و ژئوپلیتیک در خاورمیانه، آگاهانه در حال پرداخت هزینه از جمله محروم شدن از منافع کلان‌تر تعامل با غرب و کشورهای عربی (و ترکیه) است، نگاهی سیستمی به موضوع «تحولات عربی» دارد.

^۱. Евгений Сатановский

با این ملاحظه، مقامات کرملین با توصیف «تحولات عربی» به عنوان «چالش سیستمی» که تالی آن باید منتظر شکل‌گیری ترتیبات جدید بود، حضور فعال در این موضوع را لازمه بازگشت قدرتمندانه به خاورمیانه و اثبات روسیه به عنوان قدرتی بزرگ در نظام بین‌الملل می‌دانند. از این رو، هرچند برخی تحلیلگران چالش مسکو و غرب در موضوع «تحولات عربی» را موج سردی توصیف می‌کنند که به زودی پایان خواهد یافت، اما موضع‌گیری‌های سخت‌گیرانه روسیه در قبال بحران سوریه و به ویژه اقدام‌های نمایشی آن کشور در اعزام ناوهای نظامی به دریای مدیترانه، نشان از نگاه راهبردی مسکو به خاورمیانه و نقشه آتی آن دارد.

لذا، حضور جدی روسیه در تحولات اخیر این منطقه از جمله موضوع سوریه را می‌توان ترجمانی از تلاش روسیه برای احیای جایگاه تضعیف شده خود در خاورمیانه دانست که به دنبال بیم از دست رفتن اندک مواضع موجود خود در این منطقه در فضای بعد از تحولات عربی و نیز بازگشت به جمع قدرت‌های بزرگ و مشارکت در تعیین ترتیبات آتی این منطقه دانست. بر این اساس، مسکو که روندهای جاری در خاورمیانه را مقطعی مهم از بازتوزیع قدرت در این منطقه و معادلات جهانی می‌بیند، بر آن است تا با بازی هوشمندانه در شطرنج حساس خاورمیانه، تهدید ناشی از «تحولات دستکاری شده عربی» را به فرصت تبدیل کرده و سهم خود از این ترتیبات را تا حد ممکن افزایش دهد.

به این اعتبار، نوشتار حاضر با اشاره به این که چهار هدف اول روسیه با سازوکارهایی غیرتقابلی نیز قابل حصول هستند، بر این باور است که چرایی مقاومت مستقیم مسکو در برابر توسعه‌طلبی مدرن و بنا به برخی تعابیر، استعمار مدرن غرب در خاورمیانه، تنها با پیش‌ذهنیت نایستگی تغییر نقشه بلندمدت خاورمیانه به ضرر روسیه قابل تفسیر باشد (هدف پنجم). در این بین، متغیر روان‌شناختی اندیشه «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی روسیه و در ذهنیت سیاستگذاران خارجی این کشور به ویژه پوتین نیز سهمی به‌سزا در ایجاد چارچوب ذهنی و شکل‌بست رویکرد مسکو در مواجهه با «بهار عربی» داشته است.^۱

^۱. باید این مهم را متذکر شد که در روسیه نیز به مانند سایر کشورها، رویکردهای مختلفی نسبت به موضوع «تحولات عربی» وجود دارد و این مسئله از سوی طیف‌های مختلف از ابعاد متفاوتی بررسی می‌شود. برخی از کارشناسان در این کشور «تحولات عربی» را توطئه امپریالیستی، بعضی آن را ناشی از مشکلات داخلی به ویژه واکنش مردم به نظام‌های استبدادی و برخی نیز آن را جنبشی مردمی، اما با دستکاری‌ها و موج‌سواری‌های غرب می‌دانند. صرف‌نظر از دیدگاه‌های مختلف در این نوشتار بر نگاهی که بیشتر از سوی دولت و تحلیلگران نزدیک به دولت ارائه می‌شود، تمرکز شده است.

روسیه و تحولات دستکاری شده عربی

هرچند بروز تحولات عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا، امیدهای زیادی را برای برقراری نظام‌های مردم‌سالار و استیفای حقوق مردم به وجود آورد و در بسیاری از گمانه‌زنی‌ها بر این مهم تأکید شد که در تحولات آتی، مردم مهم‌ترین بازیگران عرصه سیاسی این منطقه هستند، اما دستکاری‌ها و موج‌سواری‌های برخی از کشورهای عربی و غربی که منفعت خود را در انحراف این تحول بزرگ می‌دانستند، باعث شد تا اصطلاح «بهار عربی» از زاویه‌ای متفاوت نیز قابل بررسی باشد. تحلیلگران و سیاستمداران روس از جمله مهم‌ترین کسانی بوده‌اند که با شک کردن در صحت امیدهای اولیه بر دخالت‌های پنهان و آشکار برای تغییر مسیر تحولات عربی تأکید دارند.

ولادیمیر پوتین در مقاله مهم خود با عنوان «روسیه و جهان در حال تغییر»^۱ به صراحت تصریح کرد که هرچند «بهار عربی» در ابتدا با امید به تحولات مثبت همراه بود، اما به زودی مشخص شد که نه تنها در بسیاری از کشورها، حوادث طبق سناریوی متمدنانه پیش نمی‌رود، بلکه دخالت خارجی در حمایت از یکی از طرف‌های مناقشه و استفاده از خشونت در روندها باعث سمت‌گیری منفی تحولات شده است (Путин, 2012).

ماریا کاباساکالووا^۲، تحلیلگر روس نیز با اشاره به این که خاورمیانه همواره برای قدرت‌های بزرگ جذاب بوده است، انواع دخالت‌های نرم و سخت آمریکا در این منطقه از جمله طرح ایجاد خاورمیانه بزرگ را سازوکار و بهانه نفوذ واشنگتن در این جغرافیا می‌داند که هرچند با مخالفت متحدان عربی واشنگتن مواجه گردید و تغییر شکل داد، اما دموکراسی‌سازی و مقابله با رادیکالیسم به عنوان بهانه‌های به ظاهر مشروع توسعه‌طلبی، همچنان در دستورکار آمریکا باقی مانده‌اند (Кабасакалова, 2012).

به اعتقاد وی به تبع تغییر شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی در دوره اوپاما، این دستورکار با حفظ ماهیت سابق و بر اساس راهبرد هژمونی جهانی واشنگتن در قالب‌های جدید در حال پیاده‌سازی است. کاباساکالووا «هرج و مرج کنترل شده»^۳ را از جمله این راه‌کارهای جدید می‌داند که بر اساس «راهبرد اقدام غیرمستقیم»^۴ مدنظر واشنگتن قرار

^۱. Россия и Меняющийся Мир

^۲. Мария Кабасакалова

^۳. Управляемого Хаоса

^۴. Стратегия Непрямых Действий

گرفته و کاربست آن را می‌توان در انقلاب‌های خاورمیانه مشاهده کرد. همچنان که او نیز تأکید دارد هرچند چالش‌های سیاسی و اقتصادی داخلی در این کشورها عواملی برای بروز انقلاب دانسته می‌شوند، اما واقعیت این است که اعتراض‌های مردمی کفایت لازم برای براندازی دولت‌ها را نداشتند و این عدم کفایت در اعتراض‌های مردمی در بحرین و عربستان کاملاً مشهود می‌باشند.

بر این اساس، کاباساکالووا تأکید دارد، هرچند عربستان بیش از هر کشور دیگری در خاورمیانه شرایط بروز انقلاب و انجام طرح دموکراسی‌سازی امریکا را دارد، اما از آنجا که کاخ سفید هنوز تصمیمی در این مورد نگرفته است، لذا ما شاهد بروز انقلاب در این کشور نیستیم. او در مقابل به انقلاب‌های تونس، مصر و لیبی اشاره می‌کند که دخالت‌های نرم و سخت غربی‌ها تأثیری بی‌تردید در براندازی دولت‌های آنها داشته و این روند با پیچیدگی بیشتر در سوریه در جریان است (Kabasakalova, 2012).

پیتر استیگنی،^۱ تحلیلگر دیگر روس، هرچند تصریح دارد که در موضوع «بهار عربی» نباید یکسره به دنبال اثبات «توطئه امپریالیستی» بود و باید به دلایل عینی اقتصادی و سیاسی آن نیز توجه کرد، اما این واقعیت را متذکر می‌شود که حمایت‌های غربی به اعتراض‌های پراکنده در کشورهای عربی شکل منسجمی داد و انقلابیون را در برخی کشورها به نتیجه رساند. وی نیز به مانند بسیاری دیگر بیان می‌کند، غرب با این دخالت‌ها به دنبال احقاق حقوق مردم نبوده است، بلکه با شعار دموکراسی‌سازی به دنبال موج‌سواری و جهت‌دهی به این تحولات به سمت مطلوب خود بوده است (Stegniy, 2012).

بر این اساس، پوتین در سخنان ۹ ژوئیه ۲۰۱۲ خود در حضور سفرا و نمایندگان روسیه در خارج از این کشور با اشاره به نایستگی تکرار سناریوی لیبی در سوریه، تأکید کرد که برخی طرف‌های بین‌المللی برای حفظ نفوذ سنتی خود در خاورمیانه برخلاف موازین حقوق بین‌الملل به اقدام‌های یک‌جانبه متوسل می‌شوند و این رفتار را می‌توان در به اصطلاح عملیات انسان‌دوستانه صدور «دموکراسی بمب و موشک» و دخالت در درگیری‌های داخلی ناشی از «بهار عربی» مشاهده کرد (2012, "Совещание Послов и Постоянных ...").

شایان ذکر است که منظور پوتین و سایر روس‌ها از سناریوی لیبی، دخالت آشکار سیاسی - نظامی گروهی از کشورها در امور داخلی یک کشور دارای حاکمیت با هدف ساقط

^۱. Pyotr Stegnyy

کردن نظام سیاسی قانونی آن و استقرار دولت مطلوب خود می‌باشد؛ البته این روند به هیچ وجه برای مسکو قابل پذیرش نیست به ویژه این که این دخالت نه تنها منجر به توسعه دموکراسی و تأمین حقوق بشر نشده است، بلکه توسعه شکاف‌های داخلی، جنگ‌های قومی، چالش تمامیت ارضی و بی‌ثباتی بیشتر را نیز به همراه داشته است. لذا، نوع نگاه روسیه به تحولات لیبی تأثیری به‌سزا در تفسیر این کشور از تحولات عربی به ویژه در سوریه داشته است (Naumkin and et al., 2012: 52).

به تبع این نگاه خاص، مقامات و منابع مختلف روسی، اهداف بلنددامنه امریکا از دخالت در «تحولات عربی» را عبارت می‌دانند از:

۱. تقویت حضور و نفوذ ژئوپلیتیک در خاورمیانه بزرگ،
 ۲. شکل‌دهی به دولت‌های مطلوب یا حداقل ممانعت از روی کار آمدن دولت‌های ضد امریکایی (با پیش‌فرض ناگزیری تغییرات سیاسی در بسیاری از حکومت‌های غیردموکراتیک خاورمیانه)،
 ۳. تقویت کنترل بر منابع انرژی خاورمیانه،
 ۴. حفظ اهرم فشار بر خریداران منابع انرژی خاورمیانه به تبع کنترل منابع و بهای انرژی (در اروپا فرانسه و آلمان و در آسیا چین) و
 ۵. تقلیل حضور و نفوذ روسیه در نقشه آینده خاورمیانه.
- هرچند مسکو تمام این هدف‌گذاری‌ها را در راستای توسعه‌طلبی‌های بی‌پایان امریکا تفسیر نموده و بر آنها نقد دارد، اما بیشترین حساسیت آن معطوف به هدف پنجم است؛ چرا که در نگاه غالب روسی بر این مهم تأکید می‌شود که واشنگتن در راستای «راهبرد اقدام غیرمستقیم» و با سوءاستفاده از ظرفیت ملت‌ها در فرایند «بهار عربی» در صدد پردازش جدیدی از معادلات ژئوپلیتیک، سیاسی، امنیتی و اقتصادی است که طی آن فضای بازی روسیه در تمامی این عرصه منقبض خواهد شد. به باور آنها، تحقق این هدف به اشکال مختلف از جمله موارد زیر آسیب‌هایی را به مسکو وارد خواهد آورد:

۱. تحدید نفوذ ژئوپلیتیک روسیه در خاورمیانه،
۲. کاهش فضای بازی و توان تأثیر مسکو بر تحولات سیاسی منطقه (از جمله در مناقشه عربی - صهیونیستی)،

۳. تقلیل حضور اقتصادی روسیه در این جغرافیا با ایجاد چالش در فروش تسلیحاتی و حضور شرکت‌های اقتصادی روسی در خاورمیانه،

۴. افزایش آسیب‌پذیری امنیتی روسیه با به قدرت رسیدن برخی گروه‌های اسلام‌گرای افراطی در خاورمیانه و حمایت احتمالی آنها از مسلمانان مناطق مختلف روسیه.

باید یادآور شد که به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان افراطی نگرانی مهمی در روسیه پیرامون «بهار عربی» است که پوتین در مقاله خود نیز به آن اشاره کرده است. وی تأکید دارد که حوادث عبرت‌آموز جهان عرب نشان دادند که تلاش برای دموکراسی‌سازی با روش‌های نظامی می‌تواند نتیجه کاملاً معکوس در پی داشته باشد. از جمله این که افراط‌گرایان مذهبی می‌توانند فرصت حضور یافته و برای تغییر مسیر توسعه کشورها و حالت غیردینی حکومت‌های آنها تلاش کنند (Путин, 2012).

ایگور ایگناتچینکو،^۱ تحلیلگر روس نیز با اشاره به این که «بهار عربی» با دخالت امریکا به «پائیز اسلامی» تبدیل شده، بر این نکته تأکید دارد که «هرج و مرج کنترل شده» مورد نظر آمریکا آنچنان که باید در کنترل این کشور نیست و به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان افراطی در برخی کشورها از جمله مصر و نیز تقویت نیروهای القاعده در برخی دیگر از کشورها همانند یمن می‌تواند تبعات منفی حتی برای خود امریکا داشته باشد (Игнатченко, 2012).

با توجه به وجود ظرفیت‌های قوی جدایی‌طلبی و رادیکالیسم در روسیه که بیشتر در مناطق مسلمان‌نشین این کشور مشاهده می‌شود (و البته دلایل خاص خود را دارد) و تهدیدهای مشابه در مناطق هم‌جوار آن از جمله در آسیای مرکزی و نیز با توجه به حمایت آشکار اخوان‌المسلمین در دهه ۹۰ از مبارزان چینی، نگرانی پوتین و ایگناتچینکو در این باب به نحو بهتری قابل درک است. آنها نگران این موضوع می‌باشند که جنگ‌های نیابتی در منطقه از جمله در سوریه میان بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای توسعه یافته و با رادیکالیزه و نظامی کردن خاورمیانه، اسبابی برای تحریک ظرفیت‌های اسلامی - جدایی‌طلبی در روسیه و مرزهای نزدیک آن که بزرگ‌ترین تهدید امنیتی برای این کشور محسوب می‌شوند، باشند.

ساتانوفسکی به تبع همین نگرانی و با هشدار در باب این که «اسلام‌گراها» (بنا به تفسیر خاص روسی) بدتر از دیکتاتورهای سکولار در خاورمیانه هستند، تأکید دارد هیچ شانس در این منطقه برای استقرار دموکراسی مدل غربی وجود ندارد. وی حتی با انتقاد از غربی‌ها که با دست

^۱. Игорь Игнатченко

خود اسلام‌گراها را در خاورمیانه به قدرت می‌رسانند، آینده این منطقه را به ضرر غرب و در دست اسلامی‌گراهایی می‌داند که ممکن است ضد منافع غرب اقدام کنند (Жирова, 2011). روس‌ها تشدید اختلاف میان شیعیان و اهل سنت را یکی دیگر از موارد انحراف در مسیر «بهار عربی» می‌دانند که از سوی غربی‌ها دامن زده می‌شود که نمونه آن در تقابل آشکار و پنهان ایران و کشورهای عربی به ویژه عربستان مشاهده می‌گردد. ساتانوفسکی در همین زمینه با اشاره به پایان خوش‌بینی‌ها در مورد «بهار عربی» و ماندگاری مشکلات انقلاب‌ها، بی‌ثباتی در کشورهای انقلاب‌زده و سرایت آن به مناطق هم‌جوار از جمله تقابل ایجاد شده میان ایران و عربستان را بسیار مهم می‌داند؛ حتی به اعتقاد وی تلاش ریاض برای ایجاد مجموعه‌ای از کشورهای سنی مخالف با ایران در منطقه در همین راستا تفسیر می‌شود (Сатановский, 2012 б).

البته، لف ورشینین^۱ تحلیلگر سیاسی روس تأکید دارد که امریکا با فشار بر جمهوری اسلامی ایران به دنبال ویران کردن کامل این کشور نیست، چرا که با توجه به رادیکالیزه شدن جهان اسلام بعد از «بهار عربی»، جمهوری اسلامی ایران شیعی باید به عنوان وزنه تعادلی در برابر سلفی‌های سنی باقی بماند، لذا واشنگتن با حفظ کنترل خود بر کشمکش‌های جاری در خاورمیانه به موج‌سواری بر این تحولات ادامه خواهد داد (Вершинин, 2012).

نگرانی از نقشه در حال تغییر خاورمیانه

هرچند سیاست خارجی روسیه در مقاطع مختلف به پیش‌بینی‌ناپذیر و غیرقابل اعتماد بودن متهم شده است، اما اصول کلی این سیاست را به ویژه در موضوعات سخت امنیتی و حوزه‌های ژئوپلیتیک می‌توان به طور نسبی ثابت دانست. برای مردم و نخبگان روس که همچنان با پیش‌ذهنیت قوی روسیه به مثابه یک «قدرت بزرگ» زندگی می‌کنند، عقب‌نشینی و ضعف در سیاست خارجی به هیچ‌وجه قابل پذیرش نیست. لذا، به‌رغم برخی تحولات مثبت در رفتارهای خارجی روسیه و دور شدن نسبی آن از شاخصه‌های سنتی «فرهنگ راهبردی» از جمله تأکید بر موازنه قدرت و حوزه‌های نفوذ، این مؤلفه‌ها همچنان

^۱. Лев Вершинин

تاثیر خود در تعیین سمت‌گیری‌های کلان و راهبردهای سیاست خارجی مسکو را حفظ کرده‌اند.

در باب چرایی تأکید مسکو بر این مؤلفه‌ها باید این نکته را نیز در نظر داشت که هر چند مقامات کرملین در بسیاری موارد با رویکرد عمل‌گرا بر آن بوده‌اند تا با جایگزینی آرمان‌گرایی عقلایی به جای آرمان‌گرایی ایدئولوژیک سیاست خارجی خود را منعطف و با پی‌گیری سیاستی پویا به تعاملی منطقی با شرکای خود به ویژه امریکا مبادرت کنند، اما رویکرد تهاجمی واشنگتن که محدود کردن حوزه ژئوپلیتیک و سیاسی روسیه به مرزهای خود و در نهایت آسیب‌پذیر کردن عمق راهبردی این کشور را در نظر دارد، متغیری است که مسکو را به واکنش وادار کرده و روابط طرفین را گاهی به فضای جنگ سرد سوق داده است.

صرف‌نظر از مصادیق مختلف در این رویکرد تهاجمی که از همان ابتدای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ابعاد مختلف سخت و نرم در دستور کار امریکا بوده است، تلاش واشنگتن برای ساخت سپر دفاع موشکی که با هدف تغییر نقشه امنیتی اروپا و بیرون‌اندازی بلندمدت روسیه از قاره سبز همراه بوده است و همچنین دستکاری در «تحولات عربی» خاورمیانه برای تغییر بلندمدت نقشه سیاسی این منطقه که به منظور ایجاد خاورمیانه بزرگ‌تر با نفوذ هرچه کمتر روسیه می‌باشد، دو تحول عمده و در جریان هستند که روس‌ها نسبت به آن نگران بوده و روند تحولات در این دو موضوع را به ضرر خود ارزیابی می‌کنند.

صرف‌نظر از موضوع اول، هر چند کرملین وجود دلایل اقتصادی و سیاسی را در بروز تحولات عربی خاورمیانه رد نمی‌کند، اما همچنان که اشاره شد در سطح کلان آن را چالشی سیستمی می‌داند که غرب به رهبری امریکا با کارگردانی ماهرانه سیاسی و نظامی در حال پیشبرد امور در برخی از کشورها و با شعار دموکراسی‌سازی به دنبال موج‌سواری بر تحولات سایر کشورهای این منطقه است. از این رو، پوتین در مقاله خود ضمن اشاره آشکار به «دستکاری» غرب در تحولات عربی، نقض حاکمیت کشورها بر مبنایی گزینشی و به بهانه واهی دفاع از حقوق بشر را رویه‌ای خطرناک برای ثبات نظام بین‌الملل دانسته است و مداخله‌جویایی‌های امریکا در خاورمیانه تحت عنوان دفاع از حقوق بشر را «عوام‌فریبی پیش‌پا افتاده» نامید (Путин, 2012).

در همین راستا، ویکتور کوالی‌یف و یوری ماتوی‌ینکو،^۱ کارشناسان بنیاد فرهنگ راهبردی روسیه در مقاله‌ای اشاره می‌دارند که پس از جنگ افغانستان و عراق، معادلات آن گونه که امریکا پیش‌بینی می‌کرد، پیش نرفته است به ویژه آن که روندها سبب تقویت قدرت ایران در منطقه شده است و این مسئله به هیچ وجه مطلوب واشنگتن نیست، آنها سپس تأکید دارند که به تبع همین ارزیابی، مقامات کاخ سفید با استفاده از توان سیاسی خود در مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز اهرم نظامی خود یعنی ناتو به دنبال بازایجاد معادلات و تغییر نقشه خاورمیانه به نفع خود برآمده‌اند (Ковалёв и Матвиенко, 2012).

با این ملاحظه، باید توجه داشت که موضع سرسختانه مسکو در باب تحولات سوریه و یا اشاره کرملین به سناریوی تلخ لیبی نه به واسطه ماهیت روابط دوجانبه مسکو با این کشورها می‌باشد، بلکه از باب نگرانی در خصوص تغییر معادلات سیاسی و امنیتی بلنددانه خاورمیانه به ضرر روسیه، است. چرا که مقامات کرملین به این مهم واقف هستند که ادامه این روند یعنی مداخله مستقیم و مشهود خارجی برای براندازی یک دولت و تعیین دولت جدید (نمونه‌های لیبی و سوریه) نه تنها به از دست رفتن منافع سیاسی و اقتصادی و نیز انقباض ژئوپلیتیک روسیه در خاورمیانه منتهی خواهد شد، بلکه با توجه به توسعه‌طلبی‌های سیری‌ناپذیر امریکا، امنیت بلندمدت این کشور را نیز با چالش مواجه خواهد کرد.

به همین اعتبار، پوتین در مقاله خود با اشاره به تجربه تهاجم غرب به عراق و از دست رفتن فرصت‌های اقتصادی روسیه در این کشور، تصریح کرد که در پس «وسوسه‌های جنگ‌طلبانه» واشنگتن در خاورمیانه علاقه‌مندی به «تقسیم بازار» به خوبی نمایان است (Путин, 2012). با این ملاحظه، دیدگاه وی را می‌توان با تسامح هم‌راستا با نظر یوری بارانچیک،^۲ تحلیلگر روس دانست که تأکید دارد، امریکا با دست‌کاری در بهار عربی به دنبال ترسیم نقشه جهان به نحوی است که طی آن «خاورمیانه بزرگ» نقش پادگان قاره اوراسیا را ایفا نماید. در این صورت، امریکا نه تنها به موقعیتی برجسته برای تعیین روندها در این قاره از جمله در حوزه انرژی دست خواهد یافت، بلکه از موقعیتی «بالا» با سه قدرت این قاره یعنی هند، چین و روسیه رفتار خواهد کرد (Баранчик, 2012).

پوتین با مقاومت مستقیم در برابر توسعه‌طلبی‌های غرب در خاورمیانه از جمله در

^۱. Виктор Ковалёв и Юрий Матвиенко

^۲. Юрий Баранчик

سوریه درصدد برآمده تا به غرب نشان دهد که به بن‌مایه‌های نگاه سنتی روسی به مقوله‌هایی چون حوزه نفوذ و توازن قوا، همچنان اعتقاد دارد و تفسیر تسامحی مسکو از این مفاهیم در برخی موضوعات، صرفاً تاکتیکی بوده است. وی با همین پیش‌ذهنیت در سفر ژوئن ۲۰۱۲ خود به خاورمیانه بر آن بود که نه تنها به واشنگتن، بلکه به کشورهای خاورمیانه نشان دهد که آنها انتخاب دیگری جز واشنگتن را نیز دارند و مسکو توان ایفای نقش متوازن‌کننده در برابر امریکا در این منطقه را همچنان حفظ کرده است (نوری، ۱۳۹۰ الف).

به نظر می‌رسد چرایی پایداری قابل تأمل روسیه در برابر رویکرد تهاجمی غرب در خاورمیانه که همچون واکنش آن به مداخله غرب در فضای شوروی سابق و مساله پرتنش پدافند ضد‌موشکی اروپایی انرژی زیادی را از سیاست خارجی روسیه گرفته و نه تنها باعث تشدید تنش در روابط مسکو با غرب شده، بلکه تعاملات روسیه با کشورهای عربی را نیز با چالش همراه کرده، تنها با پیش‌ذهنیت نبایستگی تغییر نقشه خاورمیانه به ضرر روسیه‌ای قابل تفسیر باشد که هم‌چنان در تصور «قدرت بزرگی» است.

سودای «قدرت بزرگ» در خاورمیانه

نوستالژی قوی نسبت به عظمت دوره‌های تزاری و شوروی و آرمان احیای «بزرگی» این دوره‌ها را می‌توان از معدود نقاط مشترک طیف‌های مختلف سیاسی حاضر در روسیه پساشوروی دانست. این اندیشه، همچنین راهنمای اقدام سیاست خارجی روسیه، شاخصی برای قرائت مسکو از موقعیت خود در نظام بین‌الملل به عنوان هویتی مستقل و ممتاز و در عین حال متأثر از اعتقاد مردم و نخبگان روسیه به وستفالیایی بودگی نظام بین‌الملل است. تأکید صریح پوتین بر این که «تنها در صورتی به روسیه احترام خواهند گذاشت و به نظرات آن توجه خواهند کرد که قدرتمند بوده و محکم روی پاهای خود ایستاده باشد»، را می‌توان متأثر از این پیش‌ذهنیت دانست (Путин, 2012).

بازتکرار مفهوم «ولیکادرژاونااست»^۱ مترتب بر این که روسیه به عنوان «قدرتی بزرگ» به دنبال راهی ویژه به سوی توسعه است و «درژاونیک»^۲ به معنای هواداران ملی‌گرای «قدرت بزرگ» روسیه در ادبیات سیاسی این کشور نیز مویدی بر این مدعا است.

^۱. Великoderжавность (Greatness of Authority, Great-Power Status / Policy (as a Nationalist Objective))

^۲. Державник (Supporter of Strong Government Authority; ≈ Great-Power Nationalist)

بر این قاعده، اندیشه «قدرت بزرگ» را می‌توان اساس خودفهمی ملی روسیه دانست که با کارویژه دوگانه انسجام‌بخشی داخلی و تمایزگذاری خارجی نقش مهمی در تخفیف بحران هویت روسیه داشته است (نوری، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

در زمینه تاثیر این عامل روانی بر سیاست خاورمیانه‌ای روسیه باید یادآور شد که هرچند تا پیش از این تصور می‌شد که پوتین عمل‌گرا سیاست خاورمیانه‌ای خود را به نحوی تنظیم کند که در عین تأمین منافع روسیه، حداقل تقابل‌ها را در سیاست خارجی آن ایجاد نماید، اما همچنان که روندها به ویژه پس از تحولات لیبی و سوریه حکایت دارد به نظر نمی‌رسد که عزم سرسختانه مسکو برای دفاع از منافع بلندمدت خود در خاورمیانه حتی با معامله‌ای کلان به راحتی قابل تلطیف باشد؛ چرا که روسیه مایل نیست، غربی‌ها با سوءاستفاده از قیومت سازمان ملل برای تأمین مطامع توسعه‌طلبانه خود از روسیه «بزرگ» تنها به رأی مثبت آن در شورای امنیت بسنده کرده و جایی برای آن در بازی بزرگ در نظر نگیرند.

لذا با توجه به این که مسکو طی این تحولات آگاهانه در حال پرداخت هزینه از جمله محروم شدن از منافع کلان‌تر تعامل با غرب و کشورهای عربی است، چرایی آن را نیز باید در اسبابی کلان‌تر جستجو کرد. همچنان که اشاره شد، این سبب ناپیوستگی تغییر نقشه بلندمدت خاورمیانه به ضرر روسیه است که البته پیشینه ذهنی آن و محرکه اقدام تالی آن را باید در عامل روان‌شناختی نوستالژی «قدرت بزرگ» روسیه جستجو کرد که حضور فعال در خاورمیانه یکی از اجزای تحقق آن می‌باشد.

مسکو طی این حضور، تلاش دارد تا ضمن به چالش کشیدن جهان‌گرایی پیرومدارانه غرب که در توهم داشتن توان لازم برای تغییر همه چیز به نفع خود است، تصور قدرت در حال نزول روسیه و تمایل به نادیده گرفتن ملاحظات آن کشور را نیز مورد تردید قرار داده و به هم‌تایان غربی خود بفماند که هزینه بی‌توجهی به منافع مسکو در خاورمیانه بیش از گذشته خواهد بود. به این اعتبار از «مقاومت مستقیم» قابل تأمل مسکو در سوریه می‌توان (با تسامح) به تحولی جدید در سیاست خارجی روسیه اشاره کرد که طی آن مسکو تمایل به بازگشت به جایگاه «قدرت بزرگ» مستقل را بیش از پیش به شرکای غربی خود گوشزد کرده است و این رویکرد را شیوه‌ای بهینه‌تر برای تحقق منافع روسیه در برابر توسعه‌طلبی‌های امریکا می‌داند.

در این بین، همواره نگرانی در مسکو وجود داشته، مبنی بر این که تأکید بر روش‌های خودمدار و تقابلی ممکن است به ترسیم خطوط تقسیم جدیدی بین این کشور و غرب منتهی شود که به تبع آن آثار زیان‌باری بر روند توسعه روسیه داشته باشد؛ لذا بر آن بوده تا مانع از فرض آن به عنوان دشمنی که مایل به تقابل با غرب است، شود. اما سیر تحولات در خاورمیانه جدید به نحوی است که پوتین پیش‌برد اهداف اصولی سیاست خارجی روسیه، دفاع از تفسیر خاص روسی از روندها در این منطقه و تأکید بر نقش موثر و حتی جریان‌ساز مسکو در تعیین ترتیبات این جغرافیا را با تسامح بیشتر در برابر زیاده‌خواهی‌های امریکا قابل تحقق نمی‌داند.

در مقابل، پوتین با آگاهی به این مطلب که واشنگتن نه تنها مایل به تعامل «برابر» با روسیه نیست، بلکه همچنان که در سخنان میت رامنی، نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا نیز آشکارا بیان شد، مسکو را همچنان دشمن خود می‌داند (2012, "Russia is Public ...") بر آن است تا با مقاومت در برابر «بزرگ‌مداری»‌های امریکا، تسلیم‌ناپذیری روسیه به این الگو که واشنگتن جریان‌سازی کرده و مسکو برای گرفتن سهمی اندک از ترتیبات جدید باید چشم به سخاوتمندی‌های آن داشته باشد را مورد تأکید قرار دهد.

لذا روسیه در کلان مقاومت خود در برابر جریان‌سازی جدید امریکا در خاورمیانه، بر آن است تا به کاخ سفید یادآور شود که رابطه تعاملی گذشته که طی آن با نگاه فرادستانه چارچوب بازی را تعریف کرده و به کرم‌لین تحمیل می‌کرد، تمام شده است و باید چارچوب جدیدی با مشارکت روسیه تعیین گردد که بر روابط برابر و لحاظ منافع متقابل ابتناء یابد.

البته، پوتین واقع‌گرا نیز به نیکی می‌داند که روسیه توان لازم برای هم‌آوردی با قدرت شبکه‌ای غرب به رهبری امریکا را ندارد، اما به نظر می‌رسد او بیش از هر کس دیگری به توان‌یابی بیشتر روسیه برای به منصفه ظهور رساندن قدرت ایجابی خود در تحولات آتی خاورمیانه باور داشته باشد. بر این اساس از آنجا که همواره روسیه به واسطه ضعف‌ها و داشته‌های اندک به سیاست‌های انفعالی و عدم توان برای روندسازی متهم شده است، اما به نظر می‌رسد، پوتین در اولین چالش مهم سیاست خارجی جدید خود و در مورد خاص سوریه بر آن شده است تا با تغییر این ذهنیت نشان دهد که روسیه آنچنان که تصور می‌شود ضعیف نشده است و توان احیای «قدرت بزرگ» خود در خاورمیانه را دارد.

مقاومت مستقیم در سوریه (مطالعه موردی)

به گواه روندها، بحران سوریه از یک موضوع داخلی و حتی منطقه‌ای فراتر رفته و ابعاد بین‌المللی به خود گرفته است به نحوی که برخی از تحلیلگران استفاده از اصطلاح «جنگ نیابتی» برای توصیف اوضاع این کشور را بیراه نمی‌دانند. اما آنچه در مسئله سوریه و در میان بازیگران مختلف دخیل در این موضوع توجهات را بیشتر به خود جلب می‌کند، مقاومت سرسختانه روسیه در برابر فشارهای غرب برای ایجاد تغییرات در سوریه است که نموده‌های مختلف آن را در عرصه سیاسی از جمله در شورای امنیت و حتی در عرصه نظامی به شکل اعزام ناوگروه‌های رزمی به مدیترانه می‌توان مشاهده کرد.

این مقاومت به نحوی ملموس، روابط مسکو با برخی از کشورهای عربی به ویژه عربستان و قطر، همچنين ترکیه، برخی کشورهای اروپایی و به ویژه آمریکا را با چالش مواجه کرده است و گمان غالب بر این است که تأثیرات منفی بلندمدتی بر این روابط داشته باشد. از سوی دیگر، هرچند در داخل روسیه ژئوپلیتیک‌ها و ژئواستراتژیست‌ها از این سیاست حمایت نموده و پوتین را به مقاومت بیشتر ترغیب می‌کنند، اما سیاست سوریه‌ای فعلی کرم‌لین مخالفین داخلی خود را نیز دارد که «باخت‌های مسکو در این قمار بزرگ را بیش از برده‌های آن» می‌دانند. به تأکید آنها پوتین در حالی در کنار سوریه (و ایران) با مزیت‌های اندک قرار گرفته و خود را از مزایای بیشتر حاصل از تعامل مثبت با جهان عرب، اروپا و آمریکا محروم کرده که با «ترازویی» ساده می‌توان به سنگین‌تر بودن کفه عربی- غربی وقوف یافت (نوری ۱۳۹۱ (ب): ۴).

اما همچنان که روندها نشان می‌دهد، ترازوی پوتین برای محاسبه هزینه‌ها و فایده‌های روسیه که از منظری کلان‌تر به تحولات سوریه می‌نگرد، متفاوت است. وی و هواداران این دیدگاه در روسیه با اشتباه دانستن همراهی مسکو با غرب در موضوع لیبی، تأکید دارند که این اقدام بستر مداخله نظامی غربی‌ها در این کشور را فراهم آورده و حمایت مجدد روسیه از قطعنامه شورای امنیت علیه دمشق، در واقع امر به معنی تایید خط‌مشی جدید غرب در براندازی دولت‌های نامطلوب از نظر خود با برگزاری کنفرانس‌هایی در عرصه سیاسی، گرفتن مجوز از سازمان ملل در عرصه حقوقی، استفاده از ناتو در عرصه نظامی و بهره‌گیری از نیروهای مخالف داخلی در راستای راهبرد «اقدام غیرمستقیم» است.

این در حالی است که مسکو و شخص پوتین ضمن اشاره به سوریه به عنوان نمونه‌ای مشهود از دستکاری غرب در «بهار عربی»، حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از مخالفین سوری به اشکال مختلف مالی و تجهیزاتی را جز اقدامی برای منحرف کردن این تحول مهم تفسیر نمی‌کنند. با این ملاحظه، مسکو مایل نیست تجربه تلخ لیبی بار دیگر تکرار شود، همانند آنچه در این کشور حادث شد، غرب بدون توجه به ملاحظات آن چگونگی جنگ و شرایط بعد جنگ را به صورتی یک‌جانبه تعریف نماید و در این میان، روسیه تنها نظاره‌گری منفعل بر از دست رفتن منافع خود باشد.

لذا از نظر کرملین سکوت و یا همراهی علیه دمشق به منزله کمک به حرکت ارابه لجام گسیخته توسعه‌طلبی، برتری جویی و سلطه‌طلبی امریکا است که در صورت عدم مهار آن روسیه را نیز زیر چرخ‌های خود خواهد گرفت. از این رو در مسکو تأکید بر آن است که امریکا پس از تحقق سناریوی لیبی در سوریه و براندازی بشار اسد به سراغ ایران خواهد آمد. در همین راستا، ورونیکا کراشنینیکووا،^۱ رئیس موسسه مطالعات و ابتکارات سیاست خارجی روسیه با اشاره به این که باید به ایران و سوریه به عنوان «مرزهای جبهه جنوبی روسیه»^۲ نگریسته شود، تأکید دارد که امریکا از زمان‌های دور در پی نفوذ در این جبهه بوده است. بر این اساس، سیاست روسیه باید تلاش برای کنترل فشارهای واشنگتن بر تهران و دمشق و کمک به این دو کشور برای عدم تسلیم در برابر غرب باشد (Крашенинникова, 2012).

الکساندر سامسونوف،^۳ کارشناس نظامی روس نیز تنش‌ها پیرامون سوریه (و ایران) را با توجه به شرایط متفاوت آن از جمله وسعت و آشکاری دخالت‌ها و فشارهای خارجی شاخص می‌داند و تأکید دارد که این دو کشور برای روسیه و چین حکم جبهه‌ای را دارند که نباید از آنها عقب نشینی کرد. به باور وی، تهران و دمشق در حکم خط اول دفاع از مسکو هستند که در صورت تسلیم آنها دشمنان روسیه به مرزهای این کشور (قفقاز جنوبی، آسیای مرکزی و اکراین) خواهند رسید (Самсонов, 2012).

البته در این منظر با فرض اهمیت کمتر سوریه برای غرب، فشارها بر دمشق مقدمه و بخشی از فشار بر ایران دانسته می‌شود که پیش از این نیز در جریان بوده است و مخالفین غربی و عربی بشار اسد بیش از هر چیز به این هدف توجه دارند. از این رو، تأکید آنها بر

^۱. Вероника Крашенинникова

^۲. Как Дальних Рубежей Южного Фронта России

^۳. Александр Самсонов

مقاومت روسیه در سوریه در واقع امر تأکیدی بر تلاش برای متوقف کردن ماشین جنگی غرب به رهبری امریکا است.

سرگئی کاراگانوف^۱، رئیس مدرسه عالی اقتصاد مسکو نیز با اشاره به بحران اقتصاد جهانی، تحولات خاورمیانه و کشاکش‌های قدرت‌های بزرگ، تحولات منطقه را نشانه‌هایی از وقوع جنگی بزرگ و در عین حال اجتناب‌ناپذیر می‌داند. به تأکید وی باید تحولات پراکنده فعلی را در یک تصویر دید که در پی آن جنگ و نهایت آن تقسیم جدید قدرت است. کاراگانوف نقش غرب را در تحولات خاورمیانه و جنگ قریبالوقوع نیز مهم می‌داند و با اشاره به این که غرب با دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم در تحولات عربی به دنبال جبران ضعف‌های ژئوپلیتیک خود در خاورمیانه است، تصریح می‌دارد که هرچند تا پیش از این غرب نقش یک بازیگر ثبات‌ساز را در منطقه ایفا می‌کرد، اما در شرایط حاضر توان ایفای چنین نقشی را ندارد (Караганов, июнь 15, 2012).

در این میان سیاستمداران و تحلیلگرانی در روسیه وجود دارند که ضمن تایید موضع بالا گامی به جلو نهاده و تأکید دارند که اگر مسکو بر آن است تا نقش یک قدرت بزرگ را در خاورمیانه ایفا کند، باید در مسائل جاری این منطقه از جمله در مورد ایران و سوریه موضع مستقل و مشخص‌تری اتخاذ نماید (Бер, 2012).

در این دیدگاه بر این نکته تأکید می‌شود که هرچند در حال حاضر پایگاه دریایی روسیه در طرطوس تنها اهمیت سمبلیک برای آن دارد، خریدهای نظامی سوریه از روسیه ناچیز و حجم تبادلات تجاری مسکو و دمشق نیز اندک است، اما از منظری دور، روسیه‌ای که خود را قدرتی بزرگ با منافع جهانی تعریف می‌کند و برنامه‌هایی را در سطوح مختلف نظامی، اقتصادی و سیاسی برای ارتقای قدرت خود تدوین کرده است باید با نگره‌داشت اهرم‌های قدرت خود در خاورمیانه از جمله در سوریه در آینده، پس از تقویت مؤلفه‌های قدرت خود از این اهرم‌ها برای نمایش توان‌یابی این کشور در عرصه بین‌الملل استفاده نماید (Rojansky, 2012). لذا، تأکید قاطع پوتین در مقاله خود بر نایستگی تکرار سناریوی لیبی در سوریه (Путин, 2012) و وتوی قطعنامه ۱۹ ژوئن ۲۰۱۲ شورای امنیت سازمان ملل علیه دمشق از سوی روسیه که معطوف به فصل هفت منشور سازمان ملل بود

^۱. Сергей Караганов

(سومین وتو) ("Россия и Китай Наложили ...", 2012) را می‌توان یک گام به جلو از سیاست انفعالی پیشین مسکو دانست.

به عبارت دیگر، روسیه‌ای که تا پیش از این به سهم اندک خود از بازار تسلیحات خاورمیانه و عضویت نه چندان مهم در برخی روندهای سیاسی از جمله در گروه چهارگانه صلح خاورمیانه و مذاکرات هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران بسنده کرده بود با موضع‌گیری سرسختانه در سوریه نشان داد که برای ورود جدی و مستقل به عرصه پراشتهاب سیاست خاورمیانه چندان بی‌علاقه نیست.

در این میان، روسلان پوخوف،^۱ کارشناس سیاسی روس جنبه سیاسی- روانشناختی مقاومت روسیه در مسئله سوریه را واجد اهمیت بیشتری می‌داند زیرا به اعتقاد وی سقوط بشار اسد به منزله از دست رفتن آخرین متحد روسیه در خاورمیانه می‌باشد و این نیز به معنی از بین رفتن همه اثرات نفوذ شوروی سابق در این منطقه خواهد بود. از این منظر، تجاوز نظامی غرب به سوریه، نوعی بی‌حرمتی هدفمندانه به یکی از محدود مظاهر باقی مانده «قدرت بزرگی» روسیه در خاورمیانه است (Пухов, 2012).

اما به‌رغم مقاومت‌های سرسختانه روسیه در سوریه باید التفات داشت که خود این کشور خط قرمز روسیه نیست و هم‌راستا با ساتانوفسکی می‌توان در اساس این استدلال که از دست رفتن دمشق به معنی از دست رفتن همه چیز مسکو در خاورمیانه است، تردید کرد، چرا که به تأکید وی جمهوری اسلامی ایران در دهه‌های گذشته و ترکیه هم‌اکنون در مدار امریکا قرار داشته‌اند، اما مسکو توانسته منافع خود را در این کشورها حفظ نماید.

از سوی دیگر، وی این تصور را که پس از سرنگونی بشار اسد، قربانی بعدی ایران خواهد بود و به تبع آن با آسیب‌پذیر شدن مرزهای جنوبی روسیه این کشور با تهدید مواجه خواهد شد را نیز چندان مستدل نمی‌داند چرا که شاهد مثال در این زمینه اشغال افغانستان و عراق از سوی امریکا است که نه تنها باعث بروز تهدید مستقیم برای روسیه نشد، بلکه با افزایش مشکلات واشنگتن، ضعف‌های آن را هرچه بیشتر نمایان کرد (Сатановский, 2012a).

^۱. Руслан Пухов

داشته‌های اندک در بازی بزرگ

باید به این واقعیت توجه داشت که نوستالژی «قدرت بزرگ» در حالی سیاست خاورمیانه‌ای روسیه را تحت تاثیر قرار داده است که شاخصه‌های بالفعل قدرت آن (به جز در چند زمینه خاص از جمله انرژی و سلاح‌های اتمی) نشانی از «بزرگی» آن را نشان نمی‌دهد، حتی با توجه به واقعیت‌های تغییر یافته در دوره پسا شوروی، می‌توان ادعا کرد که روسیه نه تنها جز طرح‌واره‌ای از یک قدرت بزرگ نیست، بلکه هژمونی منطقه‌ای آن نیز محل تردید است. با این وجود و به‌رغم این کاستی‌ها، مسکو از پذیرش این واقعیت احتراز دارد و تلاش کرده تا «بزرگی» خود را به هر نحو ممکن به شرکای خارجی خود بقبولاند که البته تاکنون بیشترین هزینه این تصور بزرگ بودگی را کشورهای مستقل مشترک المنافع پرداخت کرده‌اند.

ماهیت غالباً سلبی اقدامات روسیه در خاورمیانه و عدم توجه غربی‌ها به اندک اقدامات ایجابی آن مویدی بر داشته‌های محدود مسکو برای جریان‌سازی در این منطقه است. لذا، هرچند تأکید پوتین در اولین فرمان سیاست خارجی خود در ۷ می ۲۰۱۲ ("Подписан Мерах по ...", 2012) و همچنین در بیانیه مشترک وی با اوباما در ۱۹ ژوئن ۲۰۱۲ در حاشیه نشست کشورهای گروه بیست در مکزیک (2012, "Совместное Заявление Путина...") بر حل منحصراً سیاسی و دیپلماتیک برنامه هسته‌ای ایران و بحران سوریه، را از سویی می‌توان به موضع اصولی روسیه در این دو موضوع تفسیر کرد، اما واقعیت، عدم توان مسکو به روندسازی و تعریف چارچوب‌های جدید در این موضوعات است.

بر همین اساس بود که دمیتری سدوف^۱، کارشناس بنیاد فرهنگ راهبردی روسیه ضمن تقبیح نگاه تمسخرآمیز برخی از رسانه‌های این کشور به خبر اعزام ناوگروه دریایی روسیه متشکل از ۱۱ ناو جنگی به مدیترانه با این استدلال که این اقدام در شرایط متشنج منطقه «دراز کردن پا بیش از گلیم خود است»، واقعیت نامتناسب بودن این «ژست» برای روسیه را تایید می‌کند، اما تأکید دارد که مسکو در آرمان قدرت بزرگی خود «باید» واجد چنین توانایی باشد (Седов, 2012).

^۱. Дмитрий Седов

لذا به گواه روندها، مقاومت مستقیم مسکو در قبال دخالت‌های غرب در موضوع «تحولات عربی» از جمله در سوریه مسئله‌ای با ماهیت سلبی بوده که هدف آن ممانعت از محدود شدن هرچه بیشتر دایره منافع آتی روسیه در خاورمیانه و فهماندن این مهم به غرب است که نفوذ آنها در خاورمیانه بدون بازی دادن مسکو با تأخیر و هزینه همراه خواهد بود و غربی‌ها باید در ترتیبات آتی خاورمیانه سهمی بایسته برای روسیه در نظر بگیرند.

با این ملاحظه و با توجه به نبود ترکیب مناسبی از مولفه‌های بالفعل قدرت سخت و نرم از جمله در بعد فرهنگی و به ویژه اقتصادی برای تضمین منافع و حضور بلندمدت روسیه در خاورمیانه به نظر می‌رسد حتی در صورت موفقیت سیاست مقاومت مستقیم پوتین در برابر توسعه‌طلبی جدید امریکا در خاورمیانه، این که وی بتواند منافع متصور خود در نقشه بلندمدت این منطقه را محقق کند، محل تردید است. افزون بر این بی‌کفایتی‌ها، باید رویکرد غرب‌گرای بسیاری از نخبگان سیاسی و حتی مردم خاورمیانه و در مقابل، عدم توان مسکو به ارائه‌الگویی برتر در برابر غرب را نیز به عنوان مانعی مهم برای توسعه نفوذ و حضور پویا و بلندمدت روسیه در خاورمیانه در نظر داشت.

در همین راستا و از منظری انتقادی، اکاترینا استپانووا^۱ رئیس دپارتمان جنگ و صلح در دانشکده روابط بین‌الملل وزارت خارجه روسیه بر این موضوع تأکید دارد که هرچند روسیه در دوره پساشوروی سیاست خارجی غیرایدئولوژیک را در خاورمیانه به نمایش گذاشته و خود را بازیگری میانه‌رو در تحولات این منطقه از جمله در تنش‌ها میان ایران و پادشاهی‌های خلیج فارس، بین اهل سنت و شیعه، میان اسلام‌گراها و سکولارها و حتی بین اعراب و رژیم صهیونیستی معرفی کرده است، اما حوادث اخیر و سیاست‌های مسکو در منطقه از جمله در سوریه سبب شده است تا تصویری جانب‌دارانه از روسیه در خاورمیانه به تصویر کشیده شود.

از طرفی، هرچند وی شبکه قدرتمند رسانه‌ای غرب را در سیاه شدن هر چه بیشتر تصویر روسیه در خاورمیانه بسیار مؤثر می‌داند، اما تصریح می‌دارد که به هر تقدیر نتیجه آن است که این مسئله می‌تواند آینده روابط روسیه با طرف خاورمیانه‌ای خود را با چالش مواجه کند. به ویژه با توجه به ویژگی‌های خاص فرهنگ سیاسی در خاورمیانه و داشته‌های اندک

^۱. Ekaterina Stepanova

روسیه در این منطقه، اصلاح چالش‌ها و ترمیم چهره مخدوش مسکو در منطقه در کوتاه مدت میسر نخواهد بود (Stepanova 2012).

نقص دیگر سیاست خاورمیانه‌ای روسیه این است که اساس این سیاست در مواجهه با قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار داده شده است و به این مهم که چارچوب‌های آتی بازی، ضرورتاً از سوی این بازیگران تعریف نمی‌شود، بلکه مردم منطقه نیز از بازیگران مهم این بازی هستند، توجه بایسته نشده است. ورود جدی روسیه به بحران سوریه و افسوس‌های مکرر آن در مورد لیبی از یک سو و عدم توجه بایسته آن به تحولات یمن، بحرین و عربستان از سوی دیگر مویدی بر این بی‌توجهی است.

در این بین، واقعیت افول تدریجی قدرت امریکا و اروپا تنها نکته مثبتی است که می‌تواند زمینه مغتنمی برای احیای محدود «قدرت بزرگ» روسیه در خاورمیانه آینده باشد، اما به نظر می‌رسد، یک «قدرت بزرگ» بیش از آن که درصدد «کوچک شدن» دیگران برای «بزرگ شدن» خود باشد، باید مولفه‌های قدرت خود را اساس «بزرگی» خود قرار دهد. در نهایت باید به این مهم توجه داشت که روسیه طی سال‌های دوره پسا شوروی به‌رغم انتشار اسناد مختلف در حوزه سیاست خارجی، امنیتی و نظامی، فاقد راهبردی مشخص برای پیشبرد اهداف خود در جغرافیاهای مختلف از جمله خاورمیانه بوده است که اوج و فرودهای آن در این منطقه گواهی بر این مدعا است.

نتیجه‌گیری

با توجه به این که پوتین در منظر کلان خود، دستکاری غرب در موضوع «تحولات عربی» را مسئله‌ای با ماهیت ژئوپلیتیک-امنیتی و حلقه‌ای از سناریوی تغییر نقشه بلندمدت خاورمیانه به ضرر سایر بازیگران از جمله روسیه تفسیر می‌کند که در صورت تحقق آن مسکو در مراحل دورتر با انقباض منافع در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ژئوپلیتیک مواجه خواهد شد، لذا چرایی رویکرد مقاومت مستقیم مسکو در این خصوص که در بحران سوریه نمود عینی یافته است، تنها با پیش‌ذهنیت ناپیوستگی بروز این تغییرات قابل توضیح است.

این نوع نگاه به تحولات خاورمیانه و تالی آن موضع‌گیری‌های سخت‌گیرانه، موید آن است که به‌رغم برخی تغییرات تاکتیکی و تحولات مثبت، دیدگاه‌های سخت‌انگار، اما تا

حدودی متعادل شده سنتی به مقوله قدرت و حوزه‌های نفوذ همچنان تاثیر خود بر راهبردهای سیاست خارجی روسیه را حفظ کرده‌اند. در این میان، متغیر روان‌شناختی بودگی به عنوان یک «قدرت بزرگ» بیشترین تاثیر را در شکل‌بست سیاست خاورمیانه‌ای جدید پوتین و نوع مواجهه آن با «تحولات دستکاری شده عربی» داشته است.

در عرصه عملی نیز مسکو با آگاهی به توسعه‌طلبی‌های سیری‌ناپذیر واشنگتن می‌داند که پس از اتمام طرح «بهار عربی» امریکا طرح سپر ضدמושکی اروپایی را با انرژی بیشتری پیش خواهد برد که تحقق آنها هیچ معنی جز «دربرگیری» این کشور از سوی غرب در قالبی جدید و ایجاد موانع بیشتر در مسیر تحقق آرمان قدرت بزرگ روسیه نخواهد داشت. با این ملاحظه، پوتین واگذاری عرصه به رقبای خود در موضوع «تحولات عربی» و بحث سوریه را پیش درآمدی به تکرار عقب‌نشینی‌های مسکو در برابر غرب در سایر موضوعات از جمله در موضوع مهم سپر ضدמושکی می‌داند.

از این منظر، «تحولات عربی» و به ویژه بحران سوریه را می‌توان آزمونی برای روسیه دانست که درصدد است به عرصه رقابت‌های جهانی بازگردد. با این وجود و هرچند مقامات کرملین به توان‌یابی روسیه در میان‌مدت باور زیادی دارند، اما در شرایط حاضر و به تبع فقدان ترکیب مناسبی از مولفه‌های بالفعل قدرت سخت و نرم به ویژه در ابعاد فرهنگی و خصوصاً اقتصادی برای حضور پایدار روسیه و تضمین منافع بلندمدت آن در خاورمیانه به نظر نمی‌رسد، مسکو حتی در صورت موفقیت سیاست مقاومت مستقیم خود در برابر استعمار جدید امریکا، نمی‌تواند منافع متصور خود در ترتیبات آتی این منطقه را محقق نماید.

منابع و مأخذ

- نوری، علی‌رضا (پائیز ۱۳۸۹)، "چیستی مفهوم «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۱.
- نوری، علی‌رضا (۲۸ تیر، ۱۳۹۱)، "روسیه، اندیشه «قدرت بزرگ» و قمار بزرگ سوریه"، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران. تحلیل ماه (تیرماه).
- نوری، علی‌رضا (۱۳ تیر، ۱۳۹۱)، "روسیه، اسرائیل و نقشه در حال تغییر خاورمیانه"، پایگاه اطلاع‌رسانی مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران. قابل دسترس در: <http://www.tisri.org/Default.aspx?tabID=1138>
- Naumkin, Vitaly & Aksenyonok, Alexander & Zvyagelskaya & Irina and Kuznetsov, Vasily (june 2012), "The Role of the External Forces in Transformation in the Arab World and Russia's Interests", *Valdai Discussion Club Analytical Report*.
- Rojansky, Matthew (March 23, 2012) "The Method to Putin's Syria Madness", *Carnegieendowment*. Available at: <http://carnegieendowment.org/2012/03/23/method-to-putin-s-syria-madness>
- "Russia is Public Enemy No. 1" – Mitt Romney" (March 27, 2012), *TV-Novosti*, Available at: <http://www.rt.com/news/romney-russia-enemy-obama-532/comments>.
- Stegnyy, Pyotr (March 25, 2012), "A Greater Middle East Spring? Or War?", *Russia in Global Affairs*. Available at: <http://www.eng.globalaffairs.ru/number/A-Greater-Middle-East-Spring-Or-War--15497>.
- Stepanova, Ekaterina (March 12, 2012), "Russia's Policy on the Syria Crisis: Sources and Implications", *The London School of Economics and Political Science*. Available at: <http://www.blogs.lse.ac.uk/ideas/2012/03/russias-policy-on-the-syria-crisis-sources-and-implications>.
- Баранчик, Юрий (Май 1, 2012), "Пойдут ли США на Агрессию против Ирана?", *Фонд Стратегической Культуры*, Available at: <http://www.fondsk.ru/news/2012/05/01/poydut-li-usa-na-agressiu-protiv-irana.html>.
- Бер, Илья (Май 3, 2012), "Новый Мир, Новые Вызовы, Меняющаяся Дипломатия России", *РИА Новости*. Available at: <http://www.ria.ru/analytics/20120503/640093474.html>.

-
- Вершинин, Лев (Июль 5, 2012), "Халифату Нефть не Нужна, Об итогах будущей Войны с Ираном и Разделе Саудовской Аравии", *Оданко*. Available at: http://www.odnako.org/blogs/show_19521.
- Жирова, Елена (Ноябрь 4, 2011), "Евгений Сатановский: «Ближний Восток Идёт к Большой Войне», *Пражский Телеграф*. Available at: <http://www.ptel.cz/2011/11/evgenij-satanovskij-blizhnij-vostok-idyot-k-bolshoj-vojne>.
- Игнатченко, Игорь (Июль 13, 2012), "Американские Игры с Огнем", *Фонд Стратегической Культуры*. Available at: <http://www.fondsk.ru/news/2012/07/13/amerikanskie-igry-s-ognem.html>.
- Кабасакалова, Мария (Июль 19, 2012), "«Управляемый Хаос» на Ближнем Востоке", *Центр Стратегических Оценок и Прогнозов*. Available at: http://www.csef.ru/index.php?option=com_csef&view=article&aid=3423.
- Караганов, Сергей (июнь 15, 2012), " Эхо пришедшей войны, Россия в глобальной политике". Available at: <http://www.globalaffairs.ru/pubcol/Ekho-prishedshei-voiny-15565>.
- Ковалёв, Виктор и Матвиенко, Юрий (Май 12, 2012), "Сулит ли НАТО Миру Мир?", *Фонд Стратегической Культуры*. Available at: <http://www.fondsk.ru/news/2012/05/11/sulit-li-nato-miru-mir-i.html>.
- Крашенинникова, Вероника (Март 25, 2012), "Гендиректор Инвиссин Вероника Крашенинникова Приняла Участие в Международном Круглом Столе «Иранский Кризис и его Возможные Последствия для Глобальной Безопасности и Энергетики» в Институте Востоковедения РАН", *Институт Внешнеполитических Исследований и Инициатив*. Available at: <http://www.globalaffairs.ru/xn-b1albawd0aa.xn>.
- "Подписан Указ о Мерах по Реализации Внешнеполитического Курса" (Май 7, 2012), *Администрация Президента РФ*. Available at: <http://www.kremlin.ru/acts/15256ю>.
- Путин, Владимир (Февраль 27, 2012), "Россия и Меняющийся Мир", *Московские новости*. Available at: <http://putin2012.ru/#article-7>.
- Пухов, Руслан (Июль 10, 2012), "Почему Россия Поддерживает Сирию", *Советская Россия*. Available at: <http://www.sovross.ru/modules.php?name=News&file=article&sid=591276>.
- "Россия и Китай Наложили Вето на Новую Резолюцию по Сирии"

(Июль 19, 2012), *Вести.ру*. Available at:

<http://www.vesti.ru/doc.html?id=853877>.

- Самсонов, Александр (Февраль 5, 2012), "Сирия и Иран для России - Это

Первая Линия Обороны", *Военное Обозрение*. Available at:

<http://www.topwar.ru/10816-siriya-i-iran-dlya-rossii-eto-pervaya-liniya-oborony.html>.

- Сатановский, Евгений (Июнь 10, 2012), "Ветер с Востока: Дыхание

Войны. Насильственное Введение Демократии Обернулось Потерей

Стабильности", *Центр стратегических оценок и прогнозов*, Available at:

<http://www.csef.ru/studies/politics/materials/3361>.

- Сатановский, Евгений (Февраль 14, 2012), "Демократический

Джихад", *Odnako*. Available at:

http://www.odnako.org/magazine/material/show_15784.

- Седов, Дмитрий (Июль 13, 2012), "Морской Узел Сирийского

Кризиса", *Фонд Стратегической Культуры*. Available at:

<http://www.fondsk.ru/news/2012/07/13/morskoj-uzel-sirijskogo-krizisa.html>.

- "Совещание Послов и Постоянных Представителей России" (Июль 9,

2012), *Администрация Президента РФ*. Available at:

<http://www.kremlin.ru/transcripts/15902>.

- "Совместное Заявление Путина и Обамы" (Июнь 19, 2012), *Газета*

«Завтра». Available at:

<http://www.zavtra.ru/content/news/2012-6-19/sovместnoe-zayavlenie-putina-i-obamyi>.